

برای شهید سردار علی شادمانی که تا واپسین لحظات عمر، به مأموریتش برای حفظ امنیت و ثبات کشور پایمردی کرد

مأموریت بی پایان

همان جاست. در عملیات مختلف، از جمله
والفجر، در جنوب تا ارتفاعات غرب با نقشه
و دست‌نوشته‌هایی ساده مسیری می‌کشد
که در آن صدها نفر جان سالم به‌در می‌برند.
می‌گویند که او اهل هیاهو نیست؛ اغلب با
مناات و آرامش همیشگی اش حرف می‌زند.
«دقت، مهم‌ترین ویژگی اش است. آن قدر
در جزئیات دقیق می‌شود که گاهی حتی

مریم شیعه ادفترش حال وهواي متفاوتی دارد. شبیه به دفتر یک فرمانده نظامی نیست. گوشه و کنار اتاق، چند قفسه کوچک و بزرگ گسترده است که اغلب آن را می بخشد. کتاب هافرستی برای طرح دوستی های جدید و گفت وگوهای لذت بخش اند. هر میهمان و هر دیدار، فرصتی است برای هدیه دادن و معاشرت کردن. علی باور دارد که کتاب ها پل میان آدم ها هستند و ازاین جهت هرچه از هم دیوان می شود، کتابی در دست دارد تا در پایان نشست و مراسم آن را هدیه بدهد. دلش آزار باکیفیت بیشتری از دفاع مقدس می خواهد. در نشست های فرهنگی، جوانان را تشویق می کند تا به روایت های هشت سال جنگ سروسامان بدهند. آن ها را منسجم کنند و دست از خاطرسازی نکشند. خودش راوی است. راوی روزهای پراشویی که مرزهای غربی تجربه کردند. ابتدای جوانی، با قاضی لاغراندان و ذهنی چابک، راهی مناطق جنگی شد. ذهن استراتژیکش برای فرماندهان ستودنی بود و خیلی زود به یک مشاور و کارشناس تبدیل شد. او سال هاتجربه رویایی باجنگ را درعرب گذراند. عیب ترین اوزارهای هم به روزهای بازمی آورد که در ترکیبی از کردستان، روی ارتفاعات سرد و مه آلود، روزها و هفته های می جنگد. در گروه های اوزارمان و دره های زرف عرب کشور، علی یادگرفت چگونه باید فکر کند. چگونه باید فرمان دهد و چگونه باید سکوت کند.

ناجی رزمندگان

فقط بیست و چند سال دارد که فرمانده لشکر ۳۲ انصارالحسین^(ع) می‌شود. لشکری از همدانی‌های بی‌ادعا که علی‌مثل چشمانش به آن‌ها اعتماد دارد. خودش هم متولد

زمان تعویض کفش سربازان را هم برنامه ریزی می‌کند، اما هیچ‌کدام از این‌ها با خود بینی همراه نیست. علی اگرچه در قلب فرماندهی می‌نشیند اما هرگز خودش را بالاتر از یک سرباز وطن نمی‌داند. سال‌ها می‌گذرد. جنیت تمام می‌شود. اما مأموریت او پایان ندارد. جنیت تمام دهه‌های پس از جنگ در دایان ساختارهای نظامی ایران می‌ماند و آرام‌آرام از نقش یک

فرمانده میدانی به چهره‌ای استراتژیک تبدیل می‌شود. او در طراحی عملیات کلان و دفاعی، نقشی کم‌نظیر دارد. از معاونت عملیات نیروی زمینی سپاه تا ریاست اداره عملیات ستاد کل نیروهای مسلح، او همیشه در پس‌زمینه می‌ایستد.

مسئولیت بزرگ

در خرداد ۱۴۰۵ پس از شهادت سردار غلامعلی رشید که فرمانده قراقرام مرکزی خاتم الانبیا بود، نگاه‌ها به سمت «سردار علی شادمانی» می‌چرخد. او با تاج‌پوشی‌های تاریخی‌تر از همیشگی‌بودن ستولیتی بزرگ‌تر از همیشه را هم پذیرفت. هنوز چند روزی از حکم تازه‌اش نگذشته بود که آسمان تهران، زیر طغیان موشک و صدای انفجار شکست، در حمله‌ای ناخواسته در پایتخت هدف قرار گرفت. در همان لحظات اولیه، سردار علی شادمانی در قراقراهی نظامی زخمی شد. زخم اما این بار عمیق‌تر از غایب بود که در راه شد. در همان روز، در چهارم تیرماه ۱۴۰۴ و در سن ۶۲ سالگی، قلب او برای همیشه از تپش ایستاد. همدان، همان شهری که روزی آمدنش را به خود دید، میزبان پیکری شد که آرام گرفته بود. شهادت سردار، همچون یک زخم عمیق بر پیکر امنیت ملی، نمادی از تداوم دشمنی درینزه رژیم است که حیات خود را در آشوب و ترور و بی‌ثباتی جست‌وجو می‌کند. رژیم صهیونیستی، به سابقه‌ای سیاه در فتنه‌انگیزی و خون‌ریزی، بار دیگر نشان داد که بر پایه ضربه‌زدن به اراده ایرانیان، از هیچ جنایتی فروگذار نیست. رژیم صهیونیست هر نوزدهم می‌شناسد و نه قاعده، حملات کور و هدفگیری چهره‌هایی چون شهید شادمانی، چیزی جز نشانه عجز و ترس از منطق مقاومت و تدبیر نیست.

چہرہ
روز

یکی مرد جنگی به از صد هزار

یک آدم‌هایی هستند که این قدر مؤلف‌اند، این قدر صاحب سبک‌اند، این قدر خلایق در فرم و معنا دارند که اگر در رشته‌ای که زیست می‌کنند قصد تفسد داشته باشی باید او در جانت بدمد و اگر در سرزمین تولید او خواهی اقامت بگیری باید او تأیید کند. بعضی آدم‌ها هستند که تو شاید

به عمرت ندیده باشی شان از نزدیک و یک چای
هم با آن ها نخورده باشی ولی اگر مشق مسیر
آن ها کنی، ندیده، لمس نکرده و مزه نکرده، مرید و
شاگرد آن ها می شوی، مثل سعدی در غزل، مثل
خسرو آواز ایران در ردیف آوازی، مثل امیرخانی
در خوش نویسی، مثل فرشچیان در نگارگری و
مثل او در روزنامه نگاری.

من دارم در مورد مردی حرف می‌زنم که بقیین
من دارم اگر این متن را بخواند رنگ می‌زند و با همان
صدا از اصفاحی گلو و آهسته و فروتنانه دو عوامی
می‌کند و گله می‌کند که این‌ها چه بود نوشتی
را حرام کردی وقت مردم را رفتی که
چگونه می‌کند؟ که فلانی آدم خوبی است خب مگر
من خوب می‌شوم یا بد می‌شوم، من
خوبم باید کلمات، متن‌هایم، یادداشت‌هایم،
برند.

من دارم در مورد آقای سید علی میرفتح حرف می‌زنم، مردی که نوشتن است. دقت کنید. سید علی میرفتح نویسنده نیست نوشتن می‌نویسد. نویسنده کی می‌گوییم یاد داستان نوشتن و رمان نوشتن و نمایشنامه‌نویسی و این‌ها می‌آفتی گویی سید علی این‌ها هست و نیست، از او گذشته داستان نگار نیست ولی او به معنای حقیقی یک‌دسته روزنامه‌نگار است. یادداشت‌ها و مطالب مطبوعاتی و رسانه‌ای سید علی یک چیز دارد که کیمیاست، انتخاب سوز، پرداخت، شروع و ساق و پایان بندی هایش این قدر حیرت‌آور است و در عین حال ساده که تو به خودت می‌گویی ای دل غافل حبه من می‌خوشتمش چرا بدین خودم نرسید و دست به قلم می‌شوی نصفش را بنویسی دنده دویست جانی رود قفل می‌کنی، هرکسی در دایرکت و پیام و مجازی و حقیقی از من مشورت می‌گیرد که برای نوشتن در رسانه که را بخوانم میم بخوانی هنوز ساطع نشده می‌گوییم میرفتح و روی میم همه

هم تشدید می‌گذارم. سید علی یک شروع کننده خوب است. مثل آن آدم‌هایی هستند که می‌روند تو یک رستوران منورانتظیم می‌کند، اندازه حجم و کیفیت غذا را طراحی می‌کند. عیب و ایرادهای جزئی را می‌گیرند و می‌روند یک جای دیگر، دقیقاً همین بوده برای بخش زیادی از مجلات و

های کشور،
فلم و روحیه آقا سید را که خیلی دوست
میلوک قلم و تقوا نوشتن اوست. یعنی
در قسمش دعای عباس خورده که سید علی
مال تو ذ هبش نگفته ع اینجوری شد؟
ای آورد یا نیاورد؟ فلانی مدیر شد و هوای
داره؟ باشم دارم برارش و شروع کنده به
یک سلسله مطالب برای نابود کردنش
و نق زدن بر له یا علیه اش... سید علی اگر
محیط زیست طنزی می نویسد و طعنه ای
از سر دل سوزی اش برای طبیعت است
یا کاری را انکوش می کند از درد
صحتی.

رد وطن ... سیدعلی آقا خیلی ایران را دارد و برایش همه کار می‌کند مثلاً چند ش طبق معمول بی خوابی به سرش زده نیتند از دیوارهای شهر را انتخاب کرده و بر سر عکس‌های شهدای جنگ دوازده ویران را به روایت خودش نقاشی کرده است. س از هم گذاشته نام جاوید وطن. انصافاً هم انتخابی خوش درخشیده. هم نگران سیدعلی میرفحاح و هم خوشحال. نگران ای دلم کلمات در سرش تلنبار شده‌اند جنگ و به جای قلم قلم مو دست گرفته به مویگر هایش رحم کند و دو اینکه ملی میرفحاح گذاشته کلمه هایش دم و برسد وری کنند و بعد بنشیند پای این مریبای جافنده کلمات سیدعلی ج. در روزگاری که خیلی از مزاروش فکران و خلوت خیزند و وسط لحاف خوابیدند بند سیدعلی نه با اسم مستعار نه در دفتر نه پشت لب تاب و گوشی که با همه مفتاد میلوو و جوی کالبدی اش به کف میدان آمد ویران زخمی شهر را فشتن تر کرد. دست ات طلا آقا سدرییر.



روزنامه
● فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز

شهرداری مشهد

● مدیر مسئول
سید میثم موسوی مهر

● سردبیر
سید سجاد طلوع هاشمی

● نشانی: خیابان کوهسنگی
● ابتدای کوهسنگی ۱۵

● دفتر مرکزی
۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵

● نمابر
۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴

● روابط عمومی
۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲

● شماره پیک
۳۰۰۰۷۲۸۹

SHAHRANNEWS.IR

سال هفدهم
۲۴ تیر ۱۴۰۴
۱۹ محرم ۱۴۴۷
شماره ۴۵۳۱

۳شنبه

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir




سایت شهرآرآر نیوز را با
اسکن این کد دنبال کنید

میتانید ماهه اخلاق حرفه‌ای

[illegible]

دمای هوای مشهد

۱۹٪ رطوبت هوا

۳۳°C ↑ ۲۳°C ↓

۳۳°C ظهر

۲۷°C شب

۳۰°C صبح

۳۰°C عصر

● اذان ظهر ۱۱:۳۷:۳۴ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۴۵:۳۶
● غروب آفتاب ۱۸:۴۹:۱۴ ● اذان صبح فردا ۰۲:۴۲:۵۸
● اذان مغرب ۱۹:۱۰:۰۵ ● طلوع آفتاب فردا ۰۴:۲۶:۳۶

روایت
روز

روز

بازی را باختی داور



از دست نمی‌گرفت. خیلی از مردم دنیا هم وقتی خط غم و نارضایتی را در پیشانی‌ای می‌خوانند به تو درود می‌فرستادن.

حالا در آن میان اگر انگشت هم راستا با ترامپ قاتل نبود دیورت نمی‌کردند. اگر زبان در کامت می‌گشت و یک «نه» به جنگ «هم می‌گفتی. ترامپ» همان‌جا دارت می‌زد. تو با بختی

آقای فغانی. هیچ وقت نمی توانی در شمار برنده ها بایستی. برای برنده شدن یک مقدار جنم و مردانگی لازم است. دشمنان و متقابل و هم دوستی می خواهند. اندکی جوهره انسانیت می خواهد که انگار تو نداری. تو یک بازنده ابدی هستی. عکس هایی که در صفحه اینستاگرامت قاب کرده ای. فریم به فریم. همین فردم بازنگی را در فیگورهای مختلف برده است. افتخار به باخت هم از آن قصه هایی است که فقط جنون زدگان آن را زندگی می کنند و به روزگار نمی خوانند. به طرف ها شاید زنگ نیتند اما در رسانه ها می توانی ببینی همان که در کنارش ایستاده و حرکاتش را تقلید می کنی چه به روز ابرایشان آورده است. شاید خیالت یکشی از این همه خودباختگی در کنارش یانکی. جلوی آینه نایست حتی وقتی در استرالیا با کانگوروها هم روبه رو شدی، رو برگردان چون آن ها هم از وطن فروش شدی. به نفرت دارند. تو برای ایران تمام شدی. به بدترین شکل هم تمام شدی. در قامت یک بازنده هم تمام شدی. این هم از مرگ کمتر نیست. تو برای ما مردی بی آنکه بخوایم زبان را به خواندن فاتحه ای برای تو خسته کنیم. ما بازندگان بی وطن را از صفحه ذهنمان هم پاک می کنیم.

باختی آقای فغانی، بد هم
باختی. باری سن زرم بازی را
باخت اما تو هویت را باختی.
او شاید در دوره ای دیگر بتواند
با شکست همین جلسی دوباره
قهرمان بشود، اما تو هیچ وقت
قهرمان نمی شوی تو یک بازنده
ابدی هستی. دستی که به تراکپ
خون ریز دادی را هیچ دریایی پاک
نمی کند. سری که پایین آوردی تا

مدال به گردنت ببندازد هیچ وقت فرار نخواهد شد. نمی دانم وقتی با او دست دادی، وقتی در برابرش سرت را فرود آوردی، ما مدال بگیري، باد بام وطنانت بودی که به امضای همین دست نکبت، به خون کشیده شدند؟ با دان بچه هایی که هنوز متولد نشده مردن افتادی یا نه؟ راستی آقای فغانی با این عکس ها چه خواهی کرد؟ قاف می کنی به درو دیوار؟ الیوم می کنی برای فردا؟ چه می کنی با آن؟ اگر کسی از تو پرسد با چه کسی دست دادی چه خواهی گفت؟ برای فرزندان و برای فرزندان دیگران که روایتی خواهی ساخت که با سخن انسانی همساز باشد؟ تو باختی آقای فغانی. بدجوری هم باختی. بخوای بروی هم تاریخ نمی گذارد. البته به استرالیا خواهی رفت. در سزمین دیگران ساکن خواهی شد. اما با آبروی رفته چه خواهی کرد؟ کسی انتظار داشت در آنجا زنی زیر گوش تراپ، عکس حتی نمی خواهی بگیری. زلزله شوی در مراسم ما هم وطنان سابقت توقع داشتند که یک درصد هم ایرانی مانند باشی. لافل گرمای دستت و دیده ات را به او هدیه نمی دادی. اخمی در چهره ات نمی نشست به هیچ جای داوری تا لطمه نمی خورد. فیفا سوت را

کتابخوان

گزارشی از یک رؤیایپردازی

«شمسیه لندیه» به قلم سید علی میرفتح در سال ۱۲۹۸ از سوی نشر پیدایش منتشر شد. این کتاب زمانی طنز از رویارویی و برخورد عجیب و غریب است. سیاح حیاتلی با شروکل هلمز انگلیسی حاج به عقیده نویسنده به طور قطع معلوم نیست که این داستان رؤیایپردازی و قصه است یا یک گزارش واقعی و دآوری این موضوع را به عهده خود خواننده می‌گذارد. «یک غول، یک جن، یک پری»، «نوبت ناتانائیل» و «گیت دخانی» از دیگر کتاب‌های منتشر شده علی میرفتح هستند.

A portrait of a man in a military uniform, likely a general, with a red and white background. The man is wearing a dark uniform with a high collar and a red sash. He is standing with his hands at his sides. The background is a mix of red and white, with some dark, abstract shapes.